

سایه روشن‌های سبک زندگی بورژوازی به مثابه یک دین

در یک دهه اخیر، مبحث سبک زندگی در عرصه عمومی و فضای رسانه‌ای ایران طنین روزافزونی داشته است، به گونه‌ای که اکنون به یک مفهوم آشنا در نزد عموم تبدیل شده است.

اما مفهوم سبک زندگی، که برگرفته از عنوان سبک زندگی آمریکایی *American Lifestyle* است و اغلب سهل و ممتنع می‌نماید، از دید برخی صاحب‌نظران موضوعی پیچیده و مبحثی غامض است. روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، پزشکان، هنرمندان، و عالمان دین هر یک از منظر تخصص خود به استیل زندگی پرداخته‌اند و آن را مفهوم آشنای حوزه تخصصی خود معرفی می‌کنند. اما منظر متفاوتی نیز وجود دارد: منظر علوم استراتژیک!

در پانزده سال اخیر، حسن عباسی، در تتبع خود پیرامون سرفصل‌های گوناگون علوم استراتژیک، یکی از محورهای ثابت مطالعه و بررسی خود را بر سبک زندگی به عنوان مقوله‌ای «استراتژیک» متمرکز کرد. یک دهه قبل، در شرایطی که همگان «غرب‌شناسی» را مقوله‌ای فلسفی معرفی می‌کردند و می‌پنداشتند با خواندن متون کانت و هگل و هایدگر و پوپر، غرب‌شناس می‌شوند، او از «غرب‌شناسی استراتژیک» سخن گفت و مدعی شد که غرب دیروز، غرب کریستف کلمب و ماژلان و واسکودوگاما و تاسمانی بود، نه غرب دکارت و کانت و هیوم و لاک. او همچنین اذعان می‌نمود که غرب امروز، غرب مک‌نامارا، هانتینگتون، برژه‌ژینسکی، توماس شیلینگ و فوکویاما است، نه غرب هابرماس و برایان مگی و لیوتار. در سال‌های اخیر نیز که همگان در کش و قوس انتخاب میان «فرم»، «بیوتی»، یا «ممی‌سبز» در بستر فلسفه هنر و جامعه‌شناسی هنر بودند، حسن عباسی با رد *Entertainment* و محض سرگرمی در آثار سینمایی، به معرفی محتوای آثار سینمایی از حیث تلقی‌های استراتژیک پرداخت و مفهوم «سینمای استراتژیک» را مطرح نمود. سبک زندگی به مثابه مقوله‌ای استراتژیک، بارها توسط وی در کنفرانس‌ها و همایش‌های دانشگاهی گوناگون مطرح شده است. در یک بعد از ظهر منتهی به افطار، در یک روز رضانی تابستانی، در اندیشکده یقین، ما «چیستی، چرایی و چگونگی» سبک زندگی با روی‌کردی استراتژیک را با حسن عباسی به گفت و شنید گذاردیم. مباحثی که در پی آمده، حاصل آن پرسش و پاسخ‌هاست.

* شما همواره به سبک زندگی به مثابه یک موضوع استراتژیک نگریده‌اید! چرا؟

بسم الله الرحمن الرحيم. طبیعی است که هر کس از منظر تخصص خود موضوعات مبتلابه را بنگرد و تکلیف مخاطب خود را مشخص کند که با چه روی کردی مواجه است. من هم به ندرت ممکن است در یک حوزه خاص و موضوعی به خصوص درگیر مطالعه و تحقیق شوم که به آن حوزه از منظر علوم استراتژیک ننگرم. در واقع در موضوعی مانند سبک زندگی، اگر نمی‌بایست با روی کردی استراتژیک وارد می‌شدم که ضرورتی نداشت به بررسی بپردازم؛ دیگران که از منظرهای گوناگون به آن می‌پرداختند، لذا کفایت می‌کرد.

اما پاسخ اصلی به پرسش شما این است که جامعه‌شناسان، جامعه را آن‌گونه که هست مطالعه می‌کنند. روان‌شناسان و پزشکان نیز، انسان را آن‌گونه که هست بررسی می‌کنند. اما در روی کرد استراتژیک، بایستی جامعه و فرد را «آن‌گونه که باید» مطالعه کرد. از این روست که «کلر» و دیگران، بخش اتوپیانگاری در فلسفه را، دانش و هنر استراتژی می‌خوانند، زیرا اتوپیا در این تلقی، یعنی «جامعه و ساکنان آن، آن‌گونه که باید باشند.»

روان‌شناسان و پزشکان، سبک زندگی را در سطح فردی یا اصطلاحاً در سطح «تکنیکی» بررسی می‌کنند. جامعه‌شناسان، سبک زندگی را در سطح «تاکتیکی» مطالعه می‌کنند. اما سبک زندگی فرد در «جامعه» از حیث «آن‌چه که باید»، در سطح «استراتژیک» مطالعه می‌شود. لذا تمایز در این است که در تلقی نخست، سبک زندگی در «جامعه‌شناسی» مطرح است، اما در تلقی دوم، یعنی روی کرد استراتژیک، سبک زندگی در «جامعه‌سازی» مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

* تمایز جامعه‌شناسی از دانش استراتژی در این است که دومی به جامعه‌سازی می‌پردازد؟

بله! جامعه‌شناس بدون طرح جامع *Master Plan* آینده، جامعه را مطالعه می‌کند. اما استراتژیست‌ها برای جامعه‌سازی نیازمند طرح جامع پیشینی هستند. از این رو، تخصص آن‌ها در حوزه‌ای محکم می‌خورد به نام *Strategic Planning* یا طرح‌ریزی استراتژیک، که ابزار جامعه‌سازی است. برای ساختن یک جامعه، از زوایای گوناگون می‌توان وارد شد. یکی از این زوایای نوین جامعه‌سازی در غرب، زاویه تبیین و تنظیم سبک زندگی یا *Lifestyle* است. البته تلقی قرآنی کاملی نیز در این زمینه، برای جامعه‌سازی وجود دارد که همان تفکیک دو نوع زندگی یا حیات است: حیات طیبه و حیات خبیثه. پس در یک تلقی قرآنی نیز می‌توان از زاویه زندگی و حیات برای جامعه‌سازی وارد عرصه شد. اما این موضوع در غرب قدمت کوتاهی دارد، که علی‌رغم آن، به مسأله طراز نخست فرهنگی غرب تبدیل شده است. در نتیجه، اگر موضوع سبک زندگی را یکی از مدخل‌های جامعه‌سازی، یعنی جامعه از حیث آن‌چه که «باید» باشد، بدانیم، پس چیستی، چرایی و چگونگی سبک زندگی، یک موضوع استراتژیک است.

* گفتید که سبک زندگی با تلقی جدید از آن، قدمت کوتاهی در غرب دارد. این قدمت به چه هنگام برمی-گردد و مقوله سبک زندگی در آن هنگام چگونه مطرح شد؟

زندگی و چگونگی آن، همواره دغدغه بشر بوده است. مفاهیم «حیات» در قرآن، «Life» در انگلیسی، و «زندش» یا «زندگی» در فارسی، مبین این قدمت هستند. اما سبک زندگی که امروز بر زبان-ها جاری است، اغلب منظور سبک زندگی مهاجم و هژمون آمریکایی است که با عنوان *American Lifestyle* یا *An American Way of Life* که «راه و روش زندگی آمریکایی» است، معرفی می‌شود. سبک زندگی آمریکایی با این تلقی، مبتنی بر بررسی «آدام کورتیس»، در حدود چهل سال پیشینه دارد.

* یعنی از دهه ۰۷۹۱ به این سو.

بله! آدام کورتیس، دریک بررسی مستند، تحت عنوان «قرن خود» *The Century of the Self*، در دوره‌ای یک قرنی، از ۱۰۹۱ تا ۱۰۰۲، تاریخ حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آمریکا را بررسی می‌کند. بررسی مبسوط او، روند شکل‌گیری و تحقق «نیوایندیویژوالیسم» یا «نوفردگرایی» و تفرد جدید را نشان می‌دهد. مدرنیته، در قرون اخیر، «اصالت فرد» را بشارت داده بود، و پس از تحقق آن، جامعه آمریکا، در نیمه دوم قرن بیستم، قدم به مرحله نوین اصالت فرد گذارد.

* کورتیس روند تحقق این «تفرد جدید» را چگونه ترسیم می‌کند؟

روند متفردسازی نوین افراد جامعه آمریکا که «نیوایندیویژوالیسیون» خوانده می‌شود، در قرن بیستم، دو عصر پیاپی را بر می‌گیرد: عصر فرویدیسم و عصر ریچیسم. عصر فرویدیسم فرهنگی - سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در آمریکا از ۱۹۱۱ آغاز و تا اواسط دهه ۰۶۹۱ در دوره ریاست جمهوری جان اف کندی استمرار می‌یابد.

* مبدع عصر فرویدیسم در آمریکا کیست؟

خواهرزاده زیگموند فروید، مرد جوانی به نام «ادوارد برنیز» است. او که جوان جویای نام و فرصت‌طلبی است، در جریان جنگ جهانی یکم، به «ویلسون» رئیس جمهور وقت آمریکا نزدیک می‌شود و در سفر پیروزی جنگ جهانی، در شهر پاریس فرانسه، با او همراه می‌شود. وقتی مردم پاریس، رئیس جمهور آمریکا را به عنوان یکی از رهبران پیروز جنگ می‌پذیرند و به دور او حلقه می‌زنند، ادوارد برنیز با خود می‌اندیشد که از این اقبال و توجه مردم، چگونه می‌توان مدلی ساخت برای سایر حوزه‌ها! مثلاً در حوزه سیاست و اقتصاد چگونه می‌توان اقبال و توجه مردم را جلب کرد! برای یافتن پاسخی برای این دغدغه خود، به سراغ دیدگاه‌های علمی دایی خود، زیگموند فروید می‌رود. فروید، انسان را واجد دو بخش کلی معرفی می‌کرد: بخش خردورز، و بخش غیرخردورز. انسان‌ها اغلب اسیر بخش غیرخردورز خود هستند. این بخش، دربرگیرنده قوه غضب و شهوت بشر است. لذا فروید مدعی بود که توده انسان‌ها، اسیر بخش خشم و شهوت خود هستند. کورتیس اذعان می‌کند که این نگاه بدبینانه فروید به انسان تا آخر عمر او همراهش بود و می‌انگاشت انسان حیوانی غیر قابل اصلاح است. خواهرزاده او ادوارد برنیز، کلید حل معما را یافته بود: اگر توده‌های انسان‌ها، چیزی جز توده خشم و شهوت بالقوه نیستند، راه جلب اعتماد و توجه آن‌ها، کنترل و جهت دادن به این قوه آن‌هاست؛ یعنی جهت دادن به امیال و تمناها. او دیدگاه‌های فروید را برای جهت دادن به امیال و خواهش‌های انسان به

کار بست و در تلفیق آن با روش-های جامعه‌شناس سیاسی معروف آن دوران یعنی «والتر لیپمن»، بنای یک نظریه نوین در روان‌شناسی سیاسی را نهاد: نظریه مهندسی رضایت!

تئوری مهندسی رضایت، حاکی از آن بود که از راه جهت دادن به خواسته‌ها و امیال و آرزوهای غیرعقلانی انسان‌ها، می‌توان رضایت سیاسی - اجتماعی آن‌ها را جلب کرد. پروژه مشترک برنیز - لیپمن، به شدت مورد توجه کاخ سفید واقع شد. در این مرحله، ادوارد برنیز، در رقابت با سازمان تبلیغات ژنرال دکتر گوبلز در آلمان نازی، طرح ایجاد مؤسسه روابط عمومی را ارائه نمود. نهاد روابط عمومی *Public Relation*، نهاد تبلیغات ویژه‌ای است که درصدد مهندسی رضایت مخاطب سازمان متبوع آن است. آنچه امروز در جهان و در ایران به نام نهاد روابط عمومی شناخته می‌شود، ساخته و پرداخته ادوارد برنیز، با این مبانی ویژه است: مبانی فرویدی، که قائل به برتری و تفوق بُعد غیرعقلانی انسان است و با مدیریت این بُعد انسان، می‌توان خواسته‌ها و آرزوهای او را پروراند و جهت داد.

عصر روابط عمومی که تا دوره روزولت در اواسط دهه ۳۹۱۰ ادامه می‌یابد، یک دکترین قطعی فرهنگی را تعقیب می‌کرد: انسان حیوان غیرقابل اعتمادی است، لذا باید ذهن او توسط جامعه کنترل شود و به امیال و تمناهای او جهت داده شود. پیامد اقتصادی این دکترین، رواج مصرف‌گرایی بود. آن‌گونه که آدام کورتیس نشان می‌دهد، ادوارد برنیز، با دستگاه روابط عمومی خود، تبلیغات رسانه‌ای را برای جهت دادن به خواسته‌های مردم سامان داد و مبدع تکنیک‌های تبلیغاتی گسترده‌ای شد که شما اکنون در تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و بیلبوردها می‌بینید.

در یک مورد که خود برنیز تعریف می‌کند، رئیس کمپانی تنباکو در ایالات متحده به سراغ او آمده و می‌پرسد چه راهی برای جلب توجه زنان جهت کشیدن سیگار پیش‌نهاد می‌کند! او شکوه می‌کند که نیمی از جمعیت آمریکا که زنان هستند، سیگار نمی‌کشند و این یعنی نیمی از بازار. ادوارد برنیز پاسخ می‌دهد که این‌گونه تبلیغ کنید که سیگار علامت رجلیت است، و با یک ترفند تبلیغاتی، زنان را به صحنه آورده و در مدت کوتاهی، کشیدن سیگار در بین زنان آمریکا رایج و عادی می‌شود.

«هوور» رئیس جمهور آمریکا در دهه ۲۹۱۰ از این دکترین فرهنگی - اقتصادی استقبال کرد و شعار «مصرف‌گرایی، موتور محرک اقتصاد آمریکا» را مطرح نمود. کورتیس از این دوره، به عصر تبدیل دموکراسی به کان‌سیومرکراسی یاد می‌کند، یعنی عصری که در آن مفهوم رایج «حاکمیت توده مردم»، جای خود را به «حاکمیت توده مصرف‌کننده» می‌دهد.

آلفرد کینزی در دهه بعد، یعنی در دهه ۳۹۱۰ بر پایه ترکیب تلقی فروید با تلقی داروین از حیات، نوع دوم مهندسی امیال و خواهش‌های توده‌های انسانی را ارائه می‌کند: مهندسی مناسبات جنسی. کینزی، دو مجلد کتاب هنجارشکنانه می‌نویسد: مناسبات جنسی مردان و مناسبات جنسی زنان. او با یک نمونه‌گیری گسترده شش هزار نفری در سطح آمریکا، روابط جنسی آحاد جامعه آمریکایی را طبقه‌بندی می‌کند؛ اقدامی که راه را برای انقلاب جنسی در آمریکای دهه ۶۹۱۰ هموار کرد.

*** در عصر هوور، رکود بزرگ اقتصاد آمریکا رقم خورد، شبیه آن‌چه اکنون در آمریکا پدید آمده است. پس پذیرش دکترین ادوارد برنیز در مهندسی رضایت و کان‌سیومرکراسی خیلی مؤثر نبود.**

بله! همین‌طور است. اما موفقیت دکترین برنیز در آن زمان نبود و خود را بعداً نشان داد. به تبع رکود عظیم اقتصاد آمریکا در دوره

«هوور»، قدرت به «روزولت» رسید. او دهه ۰۳۹۱ را با تغییر دکترین قطعی فرهنگی دوره «ویلسون تا هوور» آغاز کرد. در دوره روزولت اعلام شد که انسان، حیوان غیرقابل اعتمادی نیست، بلکه «حیوان قابل اعتمادی» است. لذا جامعه برای کنترل ذهن و خواسته‌های این حیوان قابل اعتماد، بایستی از خودش کمک بگیرد. یعنی در این کنترل ذهن، باید نظر خود او نیز لحاظ شود. مبتنی بر این دکترین فرهنگی-سیاسی-اقتصادی، روزولت به تضعیف پدیده روابط عمومی ادوارد برنیز پرداخت و راه را برای «جورج گالوپ» هموار کرد تا سیستم جای‌گزینی ایجاد کند به نام «مؤسسه سنجش افکار عمومی». در واقع مؤسسه سنجش افکار عمومی با مراجعه به خود مردم و اخذ نظرات آن‌ها، راه‌های کنترل ذهن و جهت دادن به امیال و تمناهای آن‌ها را مهندسی می‌کرد. به این ترتیب، عصر سنجش افکار عمومی جای‌گزین عصر روابط عمومی شد.

اکنون در کنار پدیده روابط عمومی، نهاد سنجش افکار عمومی نیز در جهان نهادینه شده است، که رهاورد عصر پذیرش تلقی «انسان، حیوان قابل اعتماد» در دوره ۳۳ ساله دوم قرن بیستم (۱۹۶۱ - ۱۹۳۹) در آمریکاست.

* ادوار برنیز چه شد؟

جنگ جهانی دوم و هجوم نخبگان یهودی و غیریهودی ساکن اتریش و آلمان به آمریکا از یک سو، و روی کار آمدن «ترومن» و «آیزنهاور» به جای روزولت در کاخ سفید از سوی دیگر، زمینه را برای بازگشت ادوارد برنیز به صحنه مهیا کرد. او با سرمایه‌گذاری کمپانی جنرال موتورز، شهرکی ساخت که در آن ترکیب اقتصاد سرمایه‌داری با دموکراسی توده‌ای را به نمایش گذارد. برنیز نام این شهرک را هوشمندانه «دموکرا-سیتی» نهاد. شهر دموکرا-سیتی، شهر سرمایه‌داری بازار بود: چشم‌اندازی از آمریکای آینده. در این «دموکراسی» او اتویای کاپیتالیسم را ارائه نمود. در این دوره، دختر دایی برنیز، یعنی آنا فروید، دختر فروید، در کنار فوج عظیمی از دانشمندان علوم پایه-مانند انیشتین که بمب اتم را برای آمریکا به ارمغان آورد- تا دانشمندان علم روان‌شناسی، به آمریکا رسید و سردمدار پروژه‌های روان‌کاری در آمریکای ماتم‌زده شد. دانشمندان روان‌کاو آن دوره، به آدم کورتیس گفتند که عمق نابسامانی روانی و ماتم‌زدگی توده‌های انسانی جامعه آمریکای دهه ۱۹۵۰ - ۱۹۴۰ حیرت‌انگیز بوده است.

عصر طلایی روان‌کاوی در آمریکا، در این دوره است. ثروت و منزلت روان‌کاوانی که دستورالعمل کنترل ذهن و رفتار انسان آمریکایی را تجویز می‌کنند، برای آن‌ها موقعیت ممتاز یک صنف برگزیده و خوش‌اقبال را پدید آورد.

این موقعیت ممتاز اجتماعی روان‌کاوان فرویدی، موجب بهره‌گیری هم‌زمان مدل برنیز در مهندسی رضایت مبتنی بر روابط عمومی، و مدل گالوپ در نظرسنجی است. این ترکیب را کسی به نام ارنست دیکنر کامل کرد. او با روش گالوپ به سراغ مصرف‌کننده رفته و انگیزه افراد را در خرید و مصرف بررسی کرد. سپس مبتنی بر مهندسی رضایت، انگیزه‌های فهرست‌شده را مبنای تولید کالا و تبلیغات قرار داد.

این روند، زیاد طول نکشید که با واکنش نخبگان و مردم مواجه شد. جرقه آن با خودکشی مرلین مونرو، ستاره محبوب سینمای آمریکا زده شد. بنابر گزارش کورتیس، در اواسط دهه ۱۹۶۰ مردم به فریب‌کاری روان‌کاوان اعتراض کردند و آن‌ها را شاید خواندند. البته نیم قرن بعد یعنی در ابتدای دهه ۰۹۳۱ در ایران امروز، روان‌شناسان به جای معلمان اخلاق نشسته‌اند و از منزلت

مشابه دهه ۵۹۱۰ ایالات متحده برخوردارند؛ یعنی نیم قرن عقب‌ماندگی، که بروز آن را در سریال ساختمان پزشکان دیدید.

* نتیجه اعتراض‌ها به روان‌کاوان در آمریکا چه شد؟

اعتراض‌ها صرفاً به روان‌کاوان نبود، بلکه به هیأت حاکمه آمریکا نیز بود که مبتنی بر ایدئولوژی فرویدیسم در فرهنگ، سیاست و اقتصاد، قائل به کنترل ذهن تک تک افراد، توسط جامعه بودند. در هیأت حاکمه آمریکا، گروهی انسان را حیوان غیرقابل اعتماد و گروهی دیگر، او را حیوان قابل اعتماد می‌دانستند، اما هر دو گروه معتقد بودند که باید ذهن افراد جامعه را کنترل کرد. گروه روان‌شناسان CIA پس از این دوره نتایج تحقیقات خود را منتشر کرده و رئیس آن‌ها، به کورتیس می‌گوید: باورکردنی نیست، اما ما در شناخت ذهن انسان‌ها اشتباه کرده بودیم.

این روی کرد کاخ سفید با دستیاری روان‌کاوان، از سوی نخبگانی چون «هربرت مارکوزه» مورد نقد و اعتراض واقع شد. مارکوزه کتاب «انسان تک‌ساحتی» را نوشت و در این کتاب چهره انسان کنترل‌شده-ی مزبور را نشان داد.

نتیجه اعتراض‌ها به روان‌کاوها و هیأت حاکمه آمریکا به اغتشاش‌های خیابانی انجامید. جنبش‌های دانشجویی در ۱۹۶۹ در دانشگاه‌های گوناگون از شیکاگو تا واشنگتن‌دی‌سی به حرکت درآمدند. تنها در یک برخورد پلیس با آن‌ها، چهار دانشجو کشته شدند. شعار دانشجویان واژگون ساختن هیأت حاکمه آمریکا بود. کورتیس می‌گوید که جنبش دانشجویی به بدترین شکل سرکوب شد و پس از این مرحله، استراتژی خود را تغییر داد: «به جای تغییر جهان، خود را باید تغییر داد.» دانشجویان که از سرکوب جنبش خود سرخورده و مأیوس شده بودند، برای درمان افسردگی سیاسی خود به محلی به نام اسلان در کالیفرنیا کوچ کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که اکنون که نمی‌توانند جهان را تغییر دهند، پس باید خود را تغییر دهند و با شرایط کنار آیند. مشابه یک ضرب‌المثل فارسی که می‌گوید «زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز!»

* پس عملاً اعتراض‌ها به روند کنترل ذهن شهروندان از طریق تبلیغات شکست خورد؟!*

نه! شدت سرکوب جنبش و انزوای آن، یک راه‌کار برای سیا و اف‌بی‌آی پدید آورد: از روش فشار مستقیم، برای استحاله از درون جنبش‌های اجتماعی استفاده کرد. مثلاً جنبش سیاهان آمریکا در جست و جوی احقاق حق خود بودند. مارتین لوتر کینگ و مالکم ایکس پیش‌تاز این جنبش بودند. آدام کورتیس نشان می‌دهد که چگونه سیاهان را نیز به درون بازی کشیدند و جنبش آن‌ها را خنثی کردند. در این دوره، در رد کنترل ذهن، سازمان سیا به انتشار تحقیقات در حوزه کنترل ذهن پرداخت و در سطح عموم آن را بد جلوه داد. اکنون کتاب معروف *Mind Control* که در دهه ۷۹۱۰ در تقبیح آن دوران منتشر شد در فضای سایبر موجود است. این کتاب حدود سی سال قبل به فارسی نیز ترجمه شد.

* ایدئولوژی فرویدیسم با این شکست، آیا بدیل و جای‌گزین یافت؟*

رقیب زیگموند فروید، یعنی ویلهلم ریچ نیز به آمریکا گریخته بود. تئوری او بر خلاف ایدئولوژی فرویدیسم که قائل به کنترل ذهن انسان‌ها بود، یک ایدئولوژی غیرممانعتی بود. او معتقد به «رهاسازی» به جای کنترل بود. «لسه‌فر» *Laissez Faire* یا «بگذار هر چه می‌خواهد بکند»، دکتترین رایج فرهنگی - اجتماعی شد، دکتترینی که در اقتصاد، قلب تئوری‌های اقتصاد بازار را شکل

عملاً از 1968 به این سو، ایدئولوژی فرهنگی- سیاسی- اقتصادی- اجتماعی ریچیس، جای‌گزین فرویدیسم شد. دکتربین فرهنگی این دوره، نفی دکتربین انسان حیوان قابل اعتماد یا غیرقابل اعتماد بود، و در مقابل، قائل به این شد که «انسان، حیوان خودشکوفای» است. انسان، به عنوان حیوان خودشکوفای، به جای تغییر جامعه، به تفسیر خود پرداخت. این انسان، خود را رها کرد» هرگونه دوست می‌داشت پوشید، نوشید، خورد، زیست و مرد.

در این دوره، جنبش فلسفی اگزیستانسیالیسم در آلمان و فرانسه و آمریکا، بروز اجتماعی داشت. در آلمان، هایدگر، در فرانسه آشوب‌زده ۸۶۹۱ پاریس، ژان پل سارتر، و در آمریکا، کسی به نام «ارهارد»، سران این «برآمدن از خود» و این اگزیستانس بودند. ارهارد به کورتیس گفت، وجود خود را چون پیازی بین. سپس لایه لایه آن را کنار بزن. در لایه نهایی و مرکزی پیاز، به هیچ می‌رسی. انسان نیز این-گونه است: هیچ و پوچ! خود را واکاوی، و لایه لایه کنار بزن، در نهایت به هیچ خود می‌رسی. اکنون پروژه EST ارهارد در سراسر جهان از جمله ایران دارای مؤسسات گوناگونی است: مؤسسات خودشکوفایی اگزیستانسیالیستی و نیهیلیستی EST.

بر اساس اگزیستانسیالیسم ارهارد در آمریکا، در دهه‌های اخیر جنبش‌های اجتماعی متعددی در حوزه خودشکوفایی پدید آمد: جنبش بیتل‌ها، جنبش هیپی‌ها، جنبش پانک، جنبش رپ، جنبش سدومین‌ها و جنبش سیطنیزم. هم‌چنین در این دوره، در ادامه اقدامات آلفرد کینزی در مهندسی مناسبات سکس در جامعه آمریکا، خانم نانسی فرایدی، مشابه اقدامات کینزی را با روی‌کرد فمینیستی در حوزه زنان انجام داد و انقلاب جنسی دهه ۰۶۹۱ را در دهه ۰۷۹۱ نهایی کرد. تسهیل‌کننده این انقلاب در سکس، روند خودشکوفایی ارهارد و دیگران در آمریکای دهه ۰۷۹۱ - ۰۶۹۱ بود.

* این روند نسبتاً طولانی چگونه به مقوله تبیین و تثبیت «سبک زندگی» انجامید؟

مفهوم سبک زندگی را ابتدا جامعه‌شناس آلمانی ماکس وبر در دهه 1920 و سپس یک روان‌شناس اروپایی «آلفرد آدلر» در دهه ۰۳۹۱ در متن قاره اروپا مطرح کرده بودند، اما از منظری صرفاً جامعه-شناختی و روان‌شناختی. در دهه ۰۷۹۱ سران اقتصاد سرمایه‌داری برای نجات دلار دست به دامن روان-شناسی به نام «آبراهام مازلو» شدند. پس از رکود اقتصادی دهه ۰۲۹۱، پشتوانه دلار آمریکا، فلزات گران‌بها از جمله طلا بود. این پشتوانه در ۰۷۹۱ دچار مشکل شد و با اعلام نیکسون مبنی بر قطع ارتباط دلار با طلا، چند سال بعد بر اساس پروژه «ایگنوتوس» که از سوی هنری کیسینجر مطرح شد، پشتوانه دلار، منابع نفتی و روند استخراج و فرآوری و فروش این پدیده به عنوان طلای سیاه شد. سرخوردگی شکست ویتنام و جنگ ۱۳۷۹۱ اعراب و صهیونیسم که منجر به قطع صادرات نفت به غرب شد، ضرورت «بازمهندسی» مصرف در اقتصاد مصرف‌گرای آمریکا را نشان داد. اقتصاددانان نظام سرمایه‌داری در جوار روان‌شناسان از جمله «مازلو» به چاره‌جویی نشستند. نتیجه این چاره‌جویی، تشکیل تیم تحقیقاتی SRI در دانشگاه استنفورد در کالیفرنیا بود. آبراهام مازلو، جدولی را در قالب کارت پستالی طراحی کرد و از طریق پست، به خانه شهروندان آمریکایی فرستاد. او در این کارت پستال، نیازهای انسان را طیف‌شناسی کرده بود. پاسخ‌ها که برگشت، گروه SRI آن‌ها را به سوپر کامپیوتر دانشگاه استنفورد در ایالت کالیفرنیا سپردند. نتیجه پردازش سوپر کامپیوتر مزبور، پدید آمدن

«هرم نیازهای انسان خودشکوفایا» موسوم به هرم نیازهای مازلو شد. تیم تحقیقاتی *SRI* به سرپرستی مازلو، اطلاعات به دست آمده از این هرم را در دسته‌هایی خاص مبتنی بر انواع نیازها و تمایلات، طبقه‌بندی کردند و عنوان کلی «سبک زندگی» را به آن اطلاق نمودند. نام این هرم و روش‌های جهت‌دهی به نیازها و امیال افراد را «سبک زندگی» نهادند. در این تلقی، دیگر طبقه اجتماعی معنی نداشت. آنچه مطرح بود، طبقه‌بندی افراد بر حسب نیازهای و خواش‌های آنها بود.

* همین هرم نیازهای معروف مازلو؟!*

بله! همین هرم نیازهای معروف مازلو که به تعبیر کورتیس اساس شکل‌گیری مفهومی به نام «سبک زندگی آمریکایی»، یا «راه و روش آمریکایی برای زندگی» شد. هر چند این هرم در ایران یک پدیده روان‌شناختی ارزیابی می‌شود، اما در واقع یک مقوله اقتصادی، برای بقاء نظام کاپیتالیستی بوده و هست، که تلفیق تئوری مهندسی رضایت و پدیده روابط عمومی مورد نظر ادوارد برنیز، با مهندسی مناسبات جنسی کینزی و سیستم سنجش افکار گالوپ، با عمل‌کرد ارنست دیکنر در بررسی انگیزه افراد در خرید و مصرف، سپس ترکیب این موارد با انسان خودشکوفای ارهارد، و در نهایت هرم نیازهای مازلو محسوب می‌شود. پس آنچه شما سبک زندگی می‌نامید و برخی در ایران آن را به میزان نمک و کلسترول در غذا، یا مدل مو و لباس، یا طراحی دکوراسیون منزل فروکاست می‌کنند، یک پدیده استراتژیک است که با مطالعه و برنامه و طرح استراتژیک توسط برنیز و ارهارد و مازلو، برای کاربردهای اقتصاد استراتژیک آمریکا تهیه و تدارک شده است. ادوارد برنیز در طول عمر قریب به یک‌صد ساله خود، مشاور تبلیغات و روابط عمومی هفت رئیس جمهور آمریکا بود.

سبک زندگی از عصر آبراهام مازلو به این سو، یک پدیده استراتژیک، در سیاست و فرهنگ و اقتصاد است، و آن‌گونه که آدام کورتیس نشان می‌دهد، رونالد ریگان، بیل کلینتون و جرج بوش در آمریکا، و مارگارت تاچر، جان میجر و تونی بلر در انگلیس، از روش‌های مربوط به مدیریت خواهش‌ها و امیال انسان‌ها استفاده کرده و با تکیه بر گزاره‌های سبک زندگی، توانسته‌اند در انتخابات پیروز شده و بر کرسی قدرت بنشینند. در واقعه 11 سپتامبر 2001 که برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک فرو ریخت، جورج دبلیو بوش اذعان نمود: اکنون سبک زندگی آمریکایی زیر حمله است. این جمله بوش یک انگاره استراتژیک است نه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی. جالب است که بدانید در سال ۳۹۹۱ نیز در زیرزمین برج‌های دوقلوی نیویورک یک حمله، در حد یک انفجار زیرزمینی صورت گرفت و در آن زمان نیز رئیس جمهور وقت آمریکا، بیل کلینتون اعلام کرد: سبک زندگی آمریکایی مورد حمله واقع شده است. چرا سبک زندگی آمریکایی یک گزاره استراتژیک است؟ چون هرم نیازهای مازلو با مقاصد اقتصاد سرمایه‌داری تهیه شد و مبتنی بر آن هرم، حیات یک انسان بورژوا طبقه‌بندی و طیف‌شناسی شد. در واقع سبک زندگی آمریکایی یک عنوان دقیق‌تر دارد: «سبک زندگی بورژوایی». سیر سبک زندگی بورژوایی، سیر تحقق فردگرایی جدید با نیوایدیویژوالیزاسیون است. این همه راز مسأله سبک زندگی آمریکایی است.

* سبک زندگی بورژوایی از زوایای جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و حتی استراتژیک مورد اشاره واقع شد، اما از منظر

دین‌پژوهی چگونه می‌توان آن را دید؟

منظر دین‌پژوهی نیز به همان منظر استراتژیک می‌رسد. ببینید؛ سوپراپارادایم جامعه آمریکا را چیزی جز «امانیسم» شکل نمی‌دهد. جامعه آمریکا یک جامعه امانیست است، یعنی اصالت را به بشر می‌دهد. وقتی بشر اصالت یافت، همه چیز با بشر تعریف می‌شود، حتی خدا. در این صورت بشر حق دارد نه کس یا چیز دیگری. لذا مبتنی بر امانیسم *Humanism*، مفهومی پدید می‌آید تحت عنوان *Human Rights* که در ایران به غلط به حقوق بشر ترجمه شده است. وقتی بشر اصالت یافت و حق او مبنا قرار گرفت، از این حق، پدیده‌ای شکل می‌گیرد به نام سبک زندگی. در واقع هفت میلیارد بشر ساکن کره زمین، هفت میلیارد «حق خود» مبتنی بر «لسه‌فر» را در پی دارد، یعنی هفت میلیارد سبک زندگی. مهم‌ترین و کامل‌ترین تعریفی که در میان تعاریف متعدد از دین در فلسفه دین وجود دارد این است که «دین، راه و روش زندگی است.» پس دین، یعنی سبک زندگی. اکنون قاعده برعکس است، یعنی با اصالت یافتن انسان، حق انسان موجب شکل‌گیری حدود و ثغور زندگی شده، و این حدود، سبک و استیل زندگی را شکل می‌دهند. وقتی استیل و سبک زندگی شکل گرفت اکنون آن زندگی یک دین است: سبک زندگی به مثابه دین. پس سبک زندگی بورژوازی، به تنوع و تکثر دین برآمده از آن می‌انجامد، از این‌جا پلورالیسم دینی و کثرت‌گرایی در دین، مبتنی بر کثرت در سبک زندگی پدید می‌آید.

*** اگر به جای این‌که سبک زندگی را منشأ دین بدانیم، ما دین را منشأ سبک زندگی بشناسیم، قاعده چگونه خواهد شد؟**

در این تلقی سنتی که اشاره کردید، اصالت از آن خداست نه بشر. در این صورت، به تعبیر غربی‌ها، سوپراپارادایم تئوئیسم رقم می‌خورد. وقتی اصالت خدا مطرح باشد، حق از آن خداست نه غیر خدا، یعنی خدا حق ندارد حدود را تعیین کند. برخی از حدود الهی سلبی هستند مانند «ربا نخورید» و برخی ایجابی مانند «روزه بگیرید.» مرجعی که این حدود را وضع نموده، ابتدا حق با اوست و حقوق او مقدم بر حقوق دیگران است. پس وقتی اصالت از آن خداست و خدا، محور است، حقوق الهی مطرح می‌شود. حقوق الهی در قالب حدود الهی، که در قواره دین ظهور و بروز می‌یابد. چون خدا یکی است، پس حق او نیز واحد است. حق واحد یک خدا، به یک دین منتهی و منتج می‌شود «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.» از یک دین واحد با احکام و حدود مشخص، یک سبک و روش زندگی پدید می‌آید. پس در اینجا «سینگولاریسم دینی» مطرح می‌شود نه پلورالیسم دینی.

سیر حرکت از امانیسم تا هیومن رایتز، سپس سبک زندگی بورژوازی، و در نهایت دین زمینی متکثر مبتنی بر آن سبک زندگی، در تلقی دینی به «حیات خبیثه» معروف است، چون ریشه در شرک و عدم توحید دارد و کسی مانند بشر با خدا شریک و حتی جای‌گزین شده است. ضمن این‌که با نفی حدود الهی، او خود، حد و حدود مشخص کرده است. اما سیر حرکت از خدامحوری به حق خدا، و سپس به دین، و در نهایت به سیره و روش زندگی برآمده از دین حنیف، «حیات طیبه» نامیده می‌شد. در سبک زندگی بورژوازی، سبک زندگی به مثابه دین است، اما در اسلام، دین به مثابه سبک زندگی است.

*** اگر سبک زندگی آمریکایی با به تعبیر شما بورژوازی بر ایران سیطره پیدا کند، چه می‌شود؟**

اکنون در جمهوری اسلانی، بیش از پنجاه درصد نهادهای رسمی، مروج و مقوم سبک زندگی بورژوازی هستند و اتفاق خاصی

نیافته است. اقتصاد ایران امروز، یک اقتصاد پول‌مبنا در برزخ کینز- فریدمن است، یعنی یک اقتصاد بورژوایی. سه نهاد اساسی اقتصاد بورژوایی که شاکله آن‌ها را «ریا» رقم می‌زند یعنی بیمه، بورس و بانک، تار و پود زندگی ایرانیان را در بر گرفته است. هر قدر برای این سه نهاد ضریب نفوذ قائل هستید، همان ضریب نفوذ اقتصاد بورژوایی و سبک زندگی بورژوایی در ایران است. ریشه نظام دو حزبی یا اصطلاحاً «بای‌پارتیزان» در توده مردم، در تیم‌های فوتبال دو قطبی است. آمریکا از دهه ۱۹۶۰ به بعد این مدل را برای همه کشورهای وابسته به خود تجویز کرده است. در واقع تیم‌های فوتبال دو قطبی مانند آبی و قرمز در ایران که برگرفته از رنگ دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه در آمریکا هستند و با همان تلقی دو حزبی در عصر پهلوی دوم در ایران سامان داده شدند، اجزاء زندگی سیاسی دو حزبی در سبک زندگی بورژوایی هستند. به آن اضافه کنید رسانه دو حزبی آبی و قرمز عصر پهلوی که اکنون با عنوان کیهان و اطلاعات، با دو رنگ آبی در کره مرکز کلمه کیهان و قرمز در نام روزنامه اطلاعات. دو تیم ورزشی و دو تیم رسانه‌ای، اساس نظام دو حزبی را در توده رقم زده و می‌زنند، و حتی جمهوری اسلامی نیز اکنون دو جناح چپ و راست، رفرمیست و اصول‌گرا دارد، که از مظاهر سبک زندگی بورژوایی در نظام دو حزبی محسوب می‌شوند.

از سوی دیگر، بیش از پنجاه درصد علوم انسانی موجود در دانشگاه‌های ایران، مقوم بنیان‌های حیات بورژوایی هستند: جامعه‌شناسی در ایران، بیش از هفتاد درصد لیبرالی و بورژوایی است. روان‌شناسی در ایران، بیش از هشتاد درصد (از فروید، یونگ، هورنای، اریکسون، پیازه، تا مازلو و دیگران) لیبرالی و بورژوایی است. علم اقتصاد در ایران بیش از نود درصد لیبرالی و بورژوایی است. در علم مدیریت نیز از تیلور تا میتزبرگ بیش از نود درصد لیبرالی و بورژوایی است. اکنون دانش استراتژی به جای فقه نشسته است، این خطرناک نیست؟ در علوم سیاسی، ارتباطات، فلسفه و غیره نیز وضع کمابیش به همین منوال است. نگاهی به وضعیت آگهی‌های بازرگانی در تلویزیون، روزنامه‌ها و بیل‌بوردهای سطح شهرها بیاندازید، تا عمق عمل شاگردان ادوارد برنیز در ترغیب مردم به مصرف‌گرایی و تعمیق سبک زندگی بورژوایی را ببینید. هنر در ایران امروز، به ویژه پدیده «لیبرال‌سینما»، بیش از پیش بر سیل بورژوازی می‌تازد. نهاد دین در یک عقب‌نشینی آشکار جای‌گاه اخلاق و موعظه و ارشاد مردم را به شاگردان مکتب فروید واگذارده و در ایران امروز روان‌شناسان، معلم اخلاق شده و به جای روحانیان نشسته‌اند. آیا این جای-گزینی روان‌شناسی بورژوایی (به تعبیر شریعتی) با علم اخلاق دینی، مشهود و نگران‌کننده نیست؟

سبک زندگی بورژوایی، معماری ایران امروز را نابود کرده است. آپارتمان‌های کوچک با آشپزخانه‌های آپن، حرم و حریم خانواده را به چالش کشیده است. این پیش‌روی بورژوازی و انگاره‌های لیبرالیسم در مجلس شورای اسلامی نیست که وزارت مسکن را به عنوان یک نهاد معماری و فرهنگی، به مثابه توده‌ای از گچ و خاک و آهن و آجر، با وزارت راه و ترابری، به مثابه خرواری از آسفالت و بتن و ریل راه‌آهن ادغام کرده‌اند؟ حکمای معماری دو پرسش را مطرح می‌کنند: غایت خلقت پدیده (در این جا غایت خلقت انسان)، و ظرفیت شکل حیات آن! پاسخ به این دو پرسش، معمای معماری را رقم می‌زند. اگر غایت خلقت پدیده (یعنی انسان) در تلقی فرویدی، حیوان غیرقابل اعتماد، یا در تلقی ارهارد و مازلو، حیوان خودشکوفاست، که چنین حیوانی را طویله بس است. اما اگر غایت خلقت انسان، به تعبیر قرآن «عبودیت» است، آپارتمان و سوئیت چگونه ظرفیت شکل حیات او را رقم خواهد زد؟ این مباحث البته در دولت و مجلس شورا که نگاه سخت‌افزاری به مسکن دارند نه نگاه فرهنگی و نرم‌افزاری، غریب و

عجیب است. آنقدر که مسؤولان، دغدغه کاهش مصرف انرژی با شیشه‌های دوجداره و عایق‌بندی لوله‌ها را دارند، دغدغه نرم‌افزاری حفظ و صیانت از حرم و حیاء ساکنان خانه‌ها را ندارند.

به آموزش و پرورش بنگرید: همان‌گونه که ابطال‌پذیری پوپر مبنای تحقیق در نظام آموزش عالی است (البته بدون تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی!)، ژان پیازه و مازلو نیز مبنای عمل تعلیم و تربیت هستند، باز هم بدون تصویب شورای عالی مزبور. در وزارت بهداشت نیز داروینیسیم، نفس قلب سلیم قرآنی را بریده است. پرسش شما ناظر به جمهوری اسلامی بود، یعنی سبک زندگی آمریکایی یا بورژوازی چه تاثیری بر جمهوری اسلامی خواهد داشت! باید گفت اکنون سبک زندگی بورژوازی بخش‌های عمده‌ای از ساختار جمهوری اسلامی را تشکیل داده و انقلاب فرهنگی مورد نظر امام راحل (ره) در زدودن بورژوازی باقی مانده از عصر پهلوی هنوز محقق نشده است. اما این که این التقاط میان اسلام و بورژوازی چه تاثیری بر مردم دارد، هر چند بی‌تأثیر نبوده و نیست اما نگران نیستم. زیرا بر این باورم که مردم دین خود را از نهادهای گوناگون جمهوری اسلامی ندارند، بلکه جمهوری اسلامی را از ایمان خود دارند. مادامی که این‌گونه باشد، می‌توان امیدوار بود که انقلاب فرهنگی مردمی شکل گیرد و بورژوازی موجود در نهادها و دستگاه‌های جمهوری اسلامی را بزداید.

* موقعیت سبک زندگی آمریکایی یا بورژوازی، در حال حاضر در خود آمریکا یا در سایر نقاط جهان چگونه است؟

۱- بستر سبک زندگی بورژوازی، یعنی بیمه و بورس و بانک ریامبنا. ربا که جنگ با خداست، موجب فروپاشی اقتصاد ربوی ایالات متحده شده است و شکست آمریکا در جنگ با خدا قطعی و حتمی است. نظام سرمایه‌داری بدون اقتصاد خود چه بُعد الهام‌بخشی در سبک زندگی بورژوازی برای ارائه خواهد داشت؟ آشوب‌های یونان، فرانسه، آلمان، اسپانیا، و انگلیس، نمایان‌گر چهره واقعی سبک زندگی بورژوازی هستند.

۲- بدهی چهارده و نیم تریلیون دلاری آمریکا، چهره واقعی سبک زندگی آمریکایی است.

۳- به گزارش تلویزیون راشاتودی در سال قبل، که در رسانه‌های داخلی انعکاس گسترده‌ای یافت، ایالات متحده بیست و پنج میلیون وب‌سایت رسمی پُرُن ایجاد کرده است. یعنی به ازای هر سیزده نفر آمریکایی یک وب‌سایت پُرُن. این بُعد اجتماعی - اخلاقی انسان خودشکوفای ارهارد - مازلو در سبک زندگی بورژوازی است که کلام خمینی کبیر (ره) را تداعی می‌کند: آمریکا، ام‌الفساد قرن. تمدن بورژوازی آمریکا، مادر همه فسادها در جهان است که گزارش راشاتودی تنها یک برگ و جلوه از آن است.

۴- حمایت آمریکا به عنوان مهد سبک زندگی آمریکایی از دیکتاتوری‌ها در بحرین، یمن، مصر، عربستان، اردن، مراکش و غیره، خوش‌بختانه چنان چهره او را در میان مردم این کشورها مخدوش نموده که زدودن خاطره آن از نسل‌های کنونی و آتی این سرزمین‌ها، دهه‌ها به طول می‌انجامد. اکنون دو نوع طغیان علیه سبک زندگی بورژوازی در حال انجام است: طغیان مردم اروپا علیه این سبک زندگی ناکارآمد، و طغیان مردم مسلمان در جهان عرب علیه این سبک زندگی هژمون و متجاوز.

۵- وجود بیش از پانزده هزار کلاهدک اتمی در دست ارتش آمریکا، از مجموع بیست و هفت هزار کلاهدک اتمی موجود در

جهان، معرف چهره سبک زندگی بورژوازی این کشور و تمدن غرب است.

۶- این که در یک صد و شصت سال اخیر، تنها نمایندگانی از دو حزب در آمریکا به کاخ سفید راه یافته‌اند، نمایانگر چهره واقعی سبک زندگی بورژوازی است.

۷- نهاد فروپاشی شده خانواده در غرب، چهره رئال سبک زندگی بورژوازی است.

۸- سبک زندگی بورژوازی نیز هم‌چون سبک زندگی مارکسیستی به تاریخ خواهد پیوست. اما حسرت آن برای کسانی می‌ماند که اکنون در ایران آن را دو دستی چسبیده‌اند. البته موارد متعددی را می‌توان برشمرد. اما واقعیت این است که سبک زندگی بورژوازی، هم‌چون یک قالب یخ که در ظهر تابستان در آفتاب قرار گرفته است، به سرعت در حال ذوب شدن است.

* از شما نقل شده است که در مکتب چهارم امنیتی، هم‌چون عمل کرد صدف که وقتی سنگ کوچکی به درون آن می‌غلطد، از جوهر خود به آن ترشح می‌کند و آن را به مروارید تبدیل می‌کند، در تهدیدهای فرهنگی کنونی مانند سبک زندگی آمریکایی نیز، مردم ایران، آن را مصادره می‌کنند؟!

بله! این تلقی در مورد ظرفیت فرهنگی مردم مسلمان ایران در مطالعات امنیتی در جهان زبان زد است. مدل ایران در مواجهه با تهدید همواره این بوده است که تهدید را درمی‌یابد و می‌بلعد، و به مرور با ترشح جوهر و ذاتیات خود به آن، از تهدید یک مروارید گران‌بها برای خود می‌سازد. اسکندر پس از حمله به ایران با لباس ایرانی از این سرزمین بیرون رفت. مغول‌ها در ایران مسلمان شدند و سپس به سمت هند برای حکومت رهسپار شدند. عرب‌ها، اسلام را که به ایران آوردند هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند نخستین جمهوری اسلامی پس از صدر اسلام در این سرزمین شکل بگیرد و مردم این کشور، مدافعان حقیقی اسلام شوند. در دوره اخیر نیز، تهدید رژیم بعثی صدام، موجب شکل‌گیری و قوام شجره بسیج مستضعفین بود که در جهان کنونی، مقتدرترین ارتش معنوی و ایمانی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری است. در مقابل شیوع بیماری سبک زندگی بورژوازی، در درون نهادهای جمهوری اسلامی نگران باشید، اما با این ظرفیت فرهنگی، از شیوع این بیماری در میان خود مردم، هیچ دل‌واپسی به خود راه ندهید. تا ایمان این مردم هست، جمهوری اسلامی هم خواهد بود. ان‌شاء‌الله.

فایل پلت های مرتبط در لینک زیر قابل دریافت است

روند نیو ایندیوژوالیزاسیون برای ساخت انسان مرچنت و تقویت جامعه ی بورژوا در آمریکا

نسبت دین و سبک زندگی

